[مصحف؛ مجالی قرآن]

پس همه چيز در قرآن هست، اما كدام مصحف اين وصف عجيب را دارد؟

[گوهر قرآن؛ شبه هولوگرام]

جواب مورد ادعا اين است كه اساسا هندسه گوهر وحی قرآنی، ريخت هولوگرام[1] دارد.

امروزه همه هولوگرام را می‌شناسند اما یک تناقض نمای واضح است! اگر بخش است، کل نیست و اگر کل است، بخش نیست!

حروف مقطعه و فواتح سور، که به قول جناب سعید بن علاقة که از خواص اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است أم الکتاب هستند و قرآن از آنها استخراج می‌شود،اگر فرض بگیریم در باطن خود به جای شبیه هندسه صحیح، شبیه هندسه برخالی[2] داشته باشند که دائما جزء و کل برابرند، تناقض مذکور تناقض نما خواهد شد!

[قرآن؛ فؤاد/ مصاحف؛ مجالی]

همانطور که در ابتدا عرض کردم تفاوت بین قرآن و مصحف، مطلب بسیار مهمی است، قرآن، فؤاد کتاب الله است، و مصاحف، مجالی بسط آن جوهره است، و این مجالی با تمام مجالی دیگر از کتب بشری متفاوت است، و شاید استفاده از تعبیر هولوگرام برای مصاحف (نه قرآن) تعبیر نزدیکی باشد، و لذا عرض کردم شبه هولوگرام.

[لا تفنی عجائبه]

هر مصحف، نظم و چینش و سورت خاص خود را می‌تواند از آن جوهره داشته باشد، **«و لا تفنی عجائبه»** شاملش بشود، و در این میان، حروف مقطعه نقش اصلی را دارد که ابوفاخته به آن اشاره کرد.

در نهج البلاغه است در وصف قرآن کریم: **«و إن القرآن ظاهره أنيق و باطنه عميق لا تفنى عجائبه و لا تنقضي غرائبه و لا تكشف الظلمات إلا به[3]»**

مقصود من، جمله **«لا تفنی عجائبه»** است، قرآن کریم در هر سطری پیاده شود نمایندهٔ کل است و مشتمل بر عجائب، نظیر انتقال محور[4] است که هر کجا برود اما می‌تواند مبدء را از آن کشف کرد، ای مثلا اگر جدول ضربی تشکیل دهیم که فقط مربوط به ضرب اعداد بین ۵۰ تا ۶۰ در اعداد بین ۳۵ تا ۴۵ باشد، هر کس نظام جدول ضرب را بداند می‌فهمد که این قطعه جدول نشان می‌دهد تمام جدول را، و شاید این مقصود ابوفاخته از استخراج باشد،

و تازه این غیر از قضیه «کل شیء فی کل شیء[5]» است که بحث خاص خود را دارد[6].

این ساده‌ترین مثال[7] که عرض کردم، نقطه شروع است، و گرنه تک تک سلاهای یک جدول، مقدار‌دهی خاص خود را دارد و هرگز به عنوان یک بخش هولوگرام عمل نمی‌کند، اما حقیقت قرآن کریم به گونه‌ای است که کل حرف من تجعله منطَلَقاً ًیهدیک الی کل حروفه، و لذا از بعض کتب نقل کردم سابقا (علی ما بالی مفاتیح الغیب صاحب اسفار) که قرآن کریم مآلاً ًنزد عارفین تمامش به حروف مقطعه بدل می‌گردد[8]، یعنی محکمات با متشابهات، در طول هم هستند.

[شواهد هولوگرامی بودن مصاحف]

[١.لو ان قرآنا سیّرت به الجبال]

قرآن می‌فرماید: **«و لو ان قرآناً ًسيّرت به الجبال[9]!»**

دقت فرمایید که کلمه (**قرآنا**ً) تنوین دارد و می‌تواند به معنای کوچکترین جزء قرآن باشد[10]!

[٢. خذ من القرآن ما شئت]

در روایت آمده: «**خذ من القرآن ما شئت لما شئت[11]!**»

[٣.ننزل من القرآن ما هو شفاء]

به کلمه (من) در این آیه توجه فرمایید: **«و ننزّل من القرآن ما هو شفاء[12]»**

[۴.ارجاع به مصحف عثمانی]

و اهل البیت که مثل خورشید این واقعیت برای آنها مکشوف است هیچ واهمه‌ای برای ارجاع عباد الله به مصحف عثمانی ندارند، کما اینکه در کتاب سلیم آمده، حضرت به طلحه فرمودند: این مصحف تمامش قرآن است و تو را بس است و کار با مصحف من نداشته باش[13].

---

[1] هولوگرافی یک تکنیک عکاسی است که می تواند نتیجه را به صورت سه بعدی نمایش دهد. در طول سال های گذشته انواع مختلفی از هولوگرام ساخته شده است که نمونه های کوچک آن را روی کارت های امنیتی دیده اید.

کلمه هولوگرام (Hologram) ترکیبی از دو کلمه یونانی Holos به معنی کل و Gramma به معنی پیام می باشد. به نوعی می توان تعبیر کرد که این نام اشاره به پیام کامل ای به عبارت دیگر یک تصویر کامل است. همانطور که اشاره کردیم این فناوری نوعی تکنیک عکاسی است اما برخلاف عکاسی سنتی، نتیجه کار یک تصویر سه بعدی می باشد.

به زبان ساده فناوری هولوگرام یک تصویری سه بعدی است که بدون استفاده از تجهیزات خاص مانند دوربین ای عینک، قابل مشاهده است. تصویری هولوگرام را می توان از هر زاویه ای مشاهده کرد. تصاویری هولوگرافیک می توانند ثابت باشند (مانند تبلیغ یک محصول) یا متحرک باشند و از هر زاویه متفاوت به نظر برسد. این تکنیک در فیلم هایی مانند Star Wars و Iron Man استفاده شده است و همینطور نوع ساده دیگری از آن در کارت های اعتباری و گواهینامه و.. برای افزایش امنیت استفاده می شود.

اصطلاح هولوگرام (hologram) توسط Dennis Gabor در سال ۱۹۴۹، یک مهندس برق و فیزیکدان انگلیسی متولد مجارستان که بعدا برنده جایزه نوبل فیزیک در سال ۱۹۷۱ شد، در کار در زمینه اختراع و توسعه هولوگرافیک ابداع شد.

توسعه فناوری هولوگرام از سال ۱۹۶۲ آغاز شد. زمانی که Yuri Denisyuk در اتحاد جماهیر شوروی، Emmett Leith و Juris Upatnieks در دانشگاه Michigan فناوری لیزر را توسعه دادند که اشیا سه بعدی را ضبط می کرد. در نهایت این تکنولوژی به گذر زمان بهبود و ارتقا پیدا کرد.

عکس هولوگرام، کاربرد در صنعت پزشکی

پزشکان و بیماران به طور یکسان از کاربرد های کامل جدید هولوگرام در صنعت پزشکی بهره مند می شوند. به طور مثال در تکنیک های تصویر برداری مدرن مانند MRI پزشکان می توانند برش های بدن را به صورت دو بعدی مشاهده کنند. حال با کمک این تکنولوژی امکان تجسم کامل سه بعدی اعضای بدن فراهم می شود. در نتیجه امکان بیشتری برای بررسی بیماری ها و تشخیص دقیق تر می شود. همچنین برای برنامه ریزی قبل عمل جراحی نیز استفاده کرد.

تکنولوژی هولوگرام در ایران، کاربرد در امنیت

استفاده از هولوگرام در اسکناس، کارت شناسایی و.. برای افزایش امنیت استفاده می شود. هولوگرام در این موارد می تواند امکان جعل را دشوار تر کند. در نسل جدید هولوگرام امنیتی، مجموعه ای از ویژگی ها مانند تصاویر تمام رنگی و سه بعدی، نمایشگر های متحرک، متن شخصی، شماره سریال و.. ارائه می شود که همگی نسخه برداری غیر قانونی را تقریبا غیر ممکن و پر هزینه می کنند.

تکنولوژی هولوگرافی، کاربرد در سرگرمی و بازی

یکی از باارزشترین کاربرد های این فناوری در سال های اخیر، استفاده از آن در کنسرت ها بوده است. ستارگان گذشته می توانند دوباره زنده شده تا یک بار دیگر اجرا کنند و حتی هنرمندان حاضر را روی صحنه به صورت زنده همراهی کنند. در بخش بازی ها این فناوری در حال تست می باشد. همچنین سازندگان در حال تست و ادغام این فناوری با نسل بعدی نمایشگر های گوشی هوشمند هستند تا در آینده امکان انجام بازی سه بعدی را فراهم سازند.

اجرای هولوگرام، کاربرد در امور آموزشی

از دیگر کاربرد های این تکنولوژی، بهبود تجربه آموزشی است. به منظور تعامل بیشتر در مدارس با ترکیب اطلاعات دیجیتال و دنیای واقعی، می توان موضوعات پیچیده را راحت تر آموزش داد. به طور مثال دانش آموزان می توانند در طول درس تاریخ، وقایع های ساختمان های باستانی را به طور سه بعدی مشاهده کنند و از نزدیک ببینند.(سایت انزل وب، مقاله تکنولوژی هولوگرام و هولوگرافی چیست؟)

دنیس گابور مجارستانی در سال 1948 مقاله ای منتشر کرد که به زبان ساده به تشریح کشف خود در مورد فناوری هولوگرافیک پرداخت. آنچه گابور را در سال 1971 برنده جایزه نوبل فیزیک کرد، توضیح مراحل لازم برای تشکیل تصاویر با استفاده از امواج نوری بود.

گابور در شرکتی، روی بهبود میکروسکوپ الکترونیکی کار می کرد. این ابزار صد برابر قدرت تفکیک بهترین میکروسکوپهای نوری را افزایش داد و به تفکیک ساختارهای اتمی بسیار نزدیک بود، اما باز هم سیستمها به اندازه کافی کامل نبودند. محدودیت مربوط به انحراف کروی لنزهای مغناطیسی میکروسکوپ بود. برای حل این مشکل، گابور از خود پرسید: “چرا یک تصویری الکترونیکی ضعیف، اما حاوی اطلاعات کلی آن نگیریم، آن را بازسازی و با استفاده از روشهای نوری تصحیح نکنیم؟

او در حالی که منتظر برگزاری یک مسابقه تنیس در یکشنبه عید پاک سال 1947 بود، به پاسخ این سوال در یک فرآیند دو مرحله ای رسید. مرحله اول که امروزه به نام ضبط می شناسیم، شامل نمودار تداخل بین پرتو الکترونی جسم (موج شی) و یک “پس زمینه منسجم” (موج مرجع) می شد. گابور این تداخل را **هولوگرام** (تمام نگاری) نامید که «holos» در زبان یونانی به معنای «کل» است.

در مرحله دوم، بازسازی، هولوگرام را با نور مرئی روشن میکرد، جلوی موج اصلی را بازسازی میکرد و میتوانست آن را با استفاده از روشهای نوری تصحیح کند تا تصویری خوبی به دست آورد. بنابراین، اصول فیزیکی هولوگرافی بر اساس ماهیت موج مانند نور و تداخل و پراش استوار است.

اما تصویری که از هولوگرام بازسازی شد همچنان با مشکل کیفیت همراه بود. در سال های بعد گابور چندین مقاله در مورد نحوه بهبود کیفیت تکنولوژی هولوگرافیک نوشت اما باز هم به دلیل کمبود اطلاعات کافی، هولوگرام ناقص بدست می آمد.

به لطف اختراع لیزر در دهه 60 میلادی، در سال 1964 اولین هولوگرام سه بعدی توسط امت لیت ساخته شد.(مقاله هولوگرافی چیست؟)

آنچه که بعنوان هولوگرام می بینیم ثبت یک تصویری طی یک فرآیند پیچیده اپتیکی است که معمولا بوسیله نور لیزر از طریق دو فرآیند پراش نور و تداخل نور بوجود می آید . این فرآیند بدین صورت است که نور لیزر توسط ابزار ویژه ای به دو باریکه نور تقسیم میگردد ، یک باریکه به سمت صفحه ثبات منتقل میشود که به آن پرتو مرجع می گوئیم و باریکه دیگر که پرتو شی می باشد پس از عبور ازشی مورد نظر جهت عکس برداری به سمت صفحه ثبات هدایت می شود .

این دو پرتو در محل صفحه ثبات با هم تداخل میکنند. در این فرآیند هنگامی که قله های دو موج برهم منطبق می شوند، شدت ای دامنه انرژی موج افزایش می یابد و زمانی که قله و دره موج دوم تطبیق می کند، چگالی کاهش می یابد. تداخل سازنده وقتی رخ می دهد که هردو موج بطور هم فاز نسبت به هم به یک نقطه برسند و تداخل ویرانگر هنگامی اتفاق می افتد که امواج غیر هم فاز باشند . از آنجائی که این الگوی ثبت شده شامل اطلاعات دامنه و فاز باریکه تا شی است بنابراین توانایی آشکاری با یک عکس معمولی را داشته و همین امر موجب می شود تصاویر هولوگرامی سه بعدی به نظر برسند.(مقاله هولوگرام چیست؟)

[2] فراکتال (به انگلیسی: Fractal)، ساختاری هندسی است که با بزرگ کردن هر بخش از این ساختار به نسبت معین، همان ساختار نخستین به دست آید. به گفتاری دیگر فراکتال ساختاری است که هر بخش از آن با کلاش همانند است. فراکتال از دور و نزدیک یکسان دیده می‌شود. به این ویژگی خودهمانندی گویند. فراکتال‌ها یکی از ابزارهای مهم در گرافیک رایانه‌ای هستند و می‌توان استفاده‌های بسیاری از آن‌ها کرد

نام‌گذاری

فرکتال fractal از واژه لاتین fractus یا fractum به معنی شکسته گرفت شده‌است که بیانگر یکی از شناسه‌های اصلی آن یعنی -بخش‌شدنی- است. فرهنگستان زبان فارسی واژه برخال را تصویب کرده و همچنین برای واژه فرکتالی واژه برخالی را تصویب کرده است که از واژه برخ به معنی بخش و قسمت و پسوند -ال (مانند چنگال) تشکیل شده‌است و با واژه فراکتال هم‌معنی است.

کشف

واژه فرکتال در سال ۱۹۷۶ توسط ریاضیدان فرانسوی‌بنوآ مندلبرو وارد دنیای ریاضی شد. مندلبرو هنگامی که پیرامون طول سواحل انگلیس پژوهش می‌کرد، دریافت که هرگاه با مقیاس بزرگ این طول اندازه گرفته شود بیشتر از زمانی است که مقیاس کوچکتر باشد.(ساعت ویکی پدیا)

اغلب سیستم‌های فیزیکی در طبیعت و بسیاری از مصنوعات بشر اَشکال هندسی منظمی مطابق هندسه استاندارد اقلیدسی ندارند. هندسه فراکتالی روش‌های تقریباً نامحدودی برای توصیف، سنجش و پیش‌بینی این پدیده‌های طبیعی ارائه می‌کند. اما آیا می‌توان با استفاده از معادلات ریاضی کل جهان را تعریف کرد؟ در ادامه، درباره چهار فراکتال مشهور بحث می‌کنیم و مهم‌ترین ویژگی‌های فراکتال را توضیح می‌دهیم که موجب شده‌اند برای حوزه‌های مختلف علمی مفید باشند.

بسیاری از افراد مجذوب تصاویری هستند که به آن‌ها فراکتال می‌گویند. هندسه فراکتالی فراتر از تصور معمول مردم درباره ریاضیات است که آن را فرمول‌های پیچیده و کسل‌کننده می‌بینند. این هندسه، ریاضیات را با هنر در می‌آمیزد و نشان می‌دهد که معادله‌ها چیزی جز یک مجموعه عدد نیستند. آنچه فراکتال‌ها را جذاب‌تر می‌کند، این است که بهترین توصیف‌های ریاضیاتی موجود برای بسیاری از پدیده‌های طبیعی، مانند سواحل، کوه‌ها یا بخش‌هایی از موجودات زنده هستند.

اگرچه هندسه فراکتالی ارتباط نزدیکی با فناوری و رایانه دارد، اما برخی افراد مدت‌ها قبل از اختراع رایانه بر روی فراکتال کار کرده بودند. این افراد نقشه‌بردارانِ بریتانیایی بودند که در اندازه‌گیری طول ساحل انگلیس با مشکل روبه‌رو شدند. خط ساحلی که روی یک نقشه در مقیاس بزرگ به دست آمده بود، تقریباً نیمی از طول خط ساحلی بود که در یک نقشه دقیق و با جزئیات اندازه‌گیری شده بود. هرچه این دو نقشه به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شدند، خط ساحلی دقیق‌تر و طولانی‌تر می‌شد. آن‌ها به این نکته پی نبرده بودند که یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های فراکتال‌ها را کشف کرده‌اند.

ویژگی‌های فراکتال

دو مورد از مهمترین خصوصیات فراکتال‌ها، خودتشابهی (Self-similarity) و بُعد غیرصحیح (Non-integer Dimension) آن‌ها است.

اما خودتشابهی چیست؟ اگر به برگ سرخس دقت کنید، متوجه می‌شوید که شکل هر برگ کوچک (بخشی از برگ بزرگ‌تر) شبیه کل برگ سرخس است و می‌توان گفت که برگ سرخس شبیه خود سرخس است. همین مورد برای فراکتال‌ها نیز وجود دارد: می‌توانید آن‌ها را با اره‌ها و اره‌های بزرگ‌نمایی کنید و بعد از هر مرحله، همان شکل را ببینید.

توضیح غیرصحیح بودن بعد فراکتال کمی دشوارتر است. هندسه کلاسیک با اشیائی با ابعاد صحیح سر و کار دارد: نقاط صفربعدی، خطوط یک‌بعدی، منحنی‌ها و شکل‌های صفحه دوبعدی مانند مربع‌ها و دایره‌ها، و اجسام سه‌بعدی مانند مکعب‌ها و کره‌ها. با این حال، بسیاری از پدیده‌های طبیعی را می‌توان با استفاده از ابعادی بین دو عدد حسابی بهتر توصیف کرد. بنابراین، در حالی که یک بعد یک خط مستقیم یک است، بسته به اینکه فضا به همان اندازه پیچ خورده و منحنی بسته شود، یک منحنی فراکتال بعدی بین یک تا دو خواهد داشت. هرچه فرکتال مسطح یک صفحه را پر کند، بعد آن به دو نزدیک می‌شود. به همین ترتیب، «منظره فراکتال کوهستانی» به ابعادی بین دو تا سه می‌رسد. بنابراین، بُعد ِیک منظره فراکتال که از یک تپه بزرگ ِپوشیده از تپه‌های ریز و کوچک تشکیل شده است، به دو نزدیک می‌شود. اما اگر کوه شامل یک سطح ناهموار متشکل از تعداد زیادی تپه متوسط باشد، بعدی نزدیک به سه خواهد داشت.(سایت فرادرس، مقاله فراکتال چیست؟ به زبان ساده)

[3] نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۸،ص: 61

عبارت «لا تفنى عجائبه» علاوه بر نهج البلاغه در روایات دیگری نیز نقل شده است:

11- عن الحسن بن علي قال قيل لرسول الله ص: إن أمتك ستفتتن فسئل ما المخرج من ذلك فقال: كتاب الله العزيز الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه، تنزيل من حكيم حميد، من ابتغى العلم في غيره أضله الله- و من ولي هذا الأمر من جبار فعمل بغيره قصمه الله- و هو الذكر الحكيم و النور المبين و الصراط المستقيم، فيه خبر ما قبلكم و نبأ ما بعدكم، و حكم ما بينكم و هو الفصل ليس بالهزل، و هو الذي سمعته الجن فلم تناهى أن قالوا «إنا سمعنا قرآنا عجبا يهدي إلى الرشد فآمنا به» و لا يخلق على طول الرد، و لا ينقضي عبره و لا تفنى عجائبه . (تفسير العياشي ؛ ج1 ؛ ص6 وهمین طور در البرهان في تفسير القرآن ؛ ج1 ؛ ص17)

16- عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبد الله ع عن أبيه عن جده ع قال خطبنا أمير المؤمنين ع خطبة فقال فيها: نشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أن محمدا عبده و رسوله، أرسله بكتاب فصله و أحكمه و أعزه و حفظه بعلمه- و أحكمه بنوره، و أيده بسلطانه، و كلأه من لم يتنزه هوى و أوأ يميل به شهوة- و أتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه- تنزيل من حكيم حميد، و لا يخلقه طول الرد و لا يفنى عجائبه (تفسير العياشي ؛ ج1 ؛ ص7)

3208- إن القرآن ظاهره أنيق و باطنه عميق، لا تفنى عجائبه و لا تنقضي غرائبه و لا تكشف الظلمات إلا به. (عيون الحكم و المواعظ (لليثي) ؛ ص143)

10058- و قال في وصف القرآن الكريم:

لا يفنى عجائبه و لا ينقضي غرائبه و لا ينجلي الشبه إلا به. (عيون الحكم و المواعظ (لليثي) ؛ ص542)

202

إن القرآن ظاهره أنيق و باطنه عميق ال تفنى عجائبه و ال تنقضى غرائبه و ال تكشف الظلمات إلا به. (غرر الحكم و درر الكلم ؛ ص236)

374

في وصف القرآن:

ال يفنى عجائبه و ال ينقضى غرائبه و ال ينجلي الشبهات إلا به.(غرر الحكم و درر الكلم ؛ ص785)

روي عن أمير المؤمنين ع أنه قال: ترد على أحدهم القضية في حكم من الأحكام فيحكم فيها برأيه ثم ترد تلك القضية بعينها على غيره فيحكم فيها بخلاف قوله ثم يجتمع القضاة بذلك عند الإمام الذي استقضاهم فيصوب آراءهم جميعا و إلههم واحد و نبيهم واحد و كتابهم واحد أ فأمرهم الله سبحانه بالاختلاف فأطاعوه أم نهاهم عنه فعصوه- أم أنزل الله دينا ناقصا فاستعان بهم على إتمامه أم كانوا شركاء له فلهم أن يقولوا و عليه أن يرضى أم أنزل الله سبحانه دينا تاما فقصر الرسول ص عن تبليغه و أدائه و الله سبحانه يقول ما فرطنا في الكتاب من شيء و فيه تبيان كل شيء و ذكر أن الكتاب يصدق بعضه بعضا و أنه ال اختلاف فيه فقال سبحانه- و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا و أن القرآن ظاهره أنيق و باطنه عميق ال تفنى عجائبه و ال تنقضي غرائبه و ال تكشف الظلمات إلا به. (الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي) ؛ ج1 ؛ ص261-۲۶۲)

و قال ع القرآن ظاهره أنيق و باطنه عميق ال تفنى عجائبه و ال تنقضي غرائبه و ال تكشف الظلمات إلا به فتفكروا و انزجروا بقوله تعالى و أنذرهم يوم الآزفة إذ القلوب لدى الحناجر كاظمين ما للظالمين من حميم و ال شفيع يطاع. (إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمي) ؛ ج1 ؛ ص8)

و قال أمير المؤمنين ع القرآن ظاهره أنيق و باطنه عميق ال تفنى عجائبه و ال تنقضي غرائبه و ال تكشف الظلمات إلا به. (أعلام الدين في صفات المؤمنين ؛ ص102)

[4] انتقال محورها

در ریاضیات، انتقال محورها در دو بعد، معادل با نگاشتی است که دستگاه مختصات XY را به دستگاه مختصات X?Y? منتقل می‌کند. توجه داشته باشید که در این فرآیند بر خلاف دوران، راستای محورها نسبت به یکدیگر ثابت می‌مانند. در اولین گام فرض کنید محورهای یک دستگاه مختصات را با برداری همچون (h,k) جمع کنیم. در این صورت محور Y به اندازه k و محور X به اندازه h منتقل خواهند شد. در این شرایط تبدیل نقاط در دستگاه مختصات جدید با استفاده از دو رابطه زیر انجام می‌شود.

$$X=X?+h$$

$$Y=Y?+k$$

البته معادل با رابطه فوق را می‌توان به شکل زیر نیز بیان کرد:

$$X?=X–h \ , \ Y?=Y–k$$

جالب است بدانید برای یک نقطه، انتقال به صورت عکس رخ می‌دهد. در حقیقت نقطه‌ای همچون P در دستگاه جدید به اندازه (–h,–k) جابجا می‌شود. برای نمونه اگر محورهای مختصات به اندازه h به سمت راست و به اندازه k به سمت بالا منتقل شود، مختصات نقطه در دستگاه جدید به اندازه h به سمت چپ و k به سمت پایین منتقل خواهد شد. در شکل زیر، محورهای منتقل شده و مختصات نقطه‌ای همچون P در دو دستگاه مختلف نشان داده شده‌اند.

توجه داشته باشید که در حالت چندبعدی نیز می‌توان روابط فوق را به‌منظور انتقال بیان کرد. برای نمونه در حالت سه‌بعدی رابطه مربوط به انتقال برابر است با:

$$X?=X–h \ , \ Y?=Y–k \ , \ Z?=Z–l$$

رابطه فوق نشان می‌دهد که محور Z به اندازه l، به سمت بیرون از صفحه جابجا شده است.(سایت فرادرس، مقاله انتقال محورها به زبان ساده)

[5] مرحوم استاد حسن زاده آملی در تبیین این قاعده می‌فرمایند:

نكته 713

صاحب اسفار در مبحث علت و معلول و چند موضع ديگر آن در اطلاق عالم و ماسوى الله، كلامى در غايت استواء دارد كه مشرب خاص محققان از اهل توحيد است و از اين منهل أوحدى از موحدين ارتواء مى‌كنند. از آن جمله در دعواى خامسه فصل سيزدهم باب يازدهم كتاب نفس كه در حشر جماد و عناصر است فرمايد:

ان الوجود فى ذاته حقيقة واحدة بسيطة لا اختلاف فيها الا بالتقدم و التأخر و الكمال و النقص، و هي مع صفاتها الكمالية التى هى عين ذاتها من العلم و القدرة و الارادة و غيرها موجودة فى كل شىء بحسبه، فهى فى الذات الاحدية الالهية مقدسة عن شوب العدم و القصور من كل الوجوه. و كذلك فى الثوانى العقلية و المقامات القدسية و السرادقات الكبريائية لانجبار نقائصها المعلولية بوصولها الى تمامها العلى و كمالها الوجوبى فلم تبق فيها شائبة قصور امكانى أو فقر نقصانى فى نفس الامر لانها قد انجبرت بالكمال القيومى و التسلط الاشراقى و لهذا يقال لها الكلمات التامات. و بعد مراتبهم مراتب الموجودات الناقصة التى يشوبها أعدام خارجية و هي الحرية بأن يسمى بما سوى الله، و لا يخلو شىء منها ما دام كونها التجددى من نقص وجودى و عدم زمانى، و آخر الدرجات الوجودية نقصانا و قصورا هى الاجسام الطبيعية (ج 4 ص 167 ط 1).

آنکه فرمود: «موجودة فى كل شىء بحسبه» همانست كه قاطبه اهل عرفان كه مسائل صحف عرفانيه آنان براساس وحدت شخصى وجود است بدان قائل‌اند مثل ابن فنارى در شرح مفتاح صدر قونوى، بنام مصباح الانس گويد: ان كل شىء فيه الوجود ففيه الوجود مع لوازمه فكل شىء فيه كل شىء ظهر أثره أم لا (ص 305 ط 1). رقم بر همين اساس مرصوص در تعليقاتش بر شرح اشارات محقق طوسى در آخر نمط دوم كه در رد قول اصحاب كمون بحث شده است، گفته است كه اگر قول اصحاب كمون بر اين نظر أدق علمى باشد كه كل شىء فى كل شىء فنعما هو.

و نيز بدانكه در اطلاق عالم به همان بيان شريف آخوند، همه اهل تحقيق از اكابر موحدان موافقاند و بدان معتقدند هر چند در اثناى مباحث بضرب من التعبير اطلاق عالم در ثوانى عقليه كرده‌اند، بلكه به اعتبار و بتوسع در تعبير، عالم اعيان ثابته گويند با اين كه علم‌اند و در صقع ذات.

مثل صائن الدين علی‌ّبن تركه در فصل سی و سوم تمهيد القواعد گويد: فأول الموجودات المبدعة وه عالم الارواح دون عالم المعانی السابقالله فی الوجود و ظهوره بحسب تعينه و ما يلزمه من افاضة الاحكام و صدور الآثار دون عالم المعانی.

فان قلت: فتسميته- ای تسمية عالم المعانی- عالما بأی الاعتبار؟ قلنا: الاعتبار أحد الوجهين اللازمين للصفات من حيث انها صفات و وه الذی به تغاير الذات و لما لم يكن بهذا الوجه وجود الصالما عدوه من العوالم الموجودة اذا عالميته انما هی بالاعتبار فقط (ص 95 ط 1).(هزار و يك نكته ؛ ص534-۵۳۵)

ايشان در نكته ۴۱۷ همين كتاب نيز می‌فرمايند:

بر مبنای تحقيق اهل شهود كه واحد شخصی بودن وجود است، هرجا كه سلطان وجود نزول اجلال فرمود عساكر اسماء و صفاتش در معيت او بلكه در زير علم عزت او سبحانه می‌باشند همانطوركه در مصباح الانس آمده است كه: ان كل شیء فيه الوجود ففيه الوجود مع لوازمه فكل شیء فيه كل شیء ظهر أثره أم ال (305 چاپ سنگی).

و هم چنانكه در مطلع خصوص الكلم فی معانی فصوص الحكم آمده است كه:

ان لوازم الوجود موجودة فی كل موجود الا انها ظاهرة الوجود فی البعض و باطنة فی الآخر. (ص 384 چاپ سنگی آخر فص يونسی).

مطرز اوراق گويد: اگر نظر اصحاب كمون بر مبنای اين رأی سديد و قول ثقيل باشد فنعما وه، و دور نيست كه قدمای حكماء بر اين محمل سخن رانده باشند و لكن متأخر ان بظاهر گفتارشان رفته و بر آن اعتراض نموده و طعنها وارد كرده‌اند چنانكه نظائر آن بسيار است و ورود در تفصيل موجب تطويل می‌گردد.(هزار و يك نكته ؛ ص۲۱۲-213)

ايشان همچنين در تعليقه خود بر شرح اشارات فهرست آدرس های مرتبط با اين موضوع را بيان فرموده‌اند:

از ص ۱۹ سير حكمت در اروپا در احوال افلاطون در كمون، و ص ۴۱ محبوب القلوب ديلمی در كمون و ظهور از انكساغورس. بحث عرفانی درباره كمون كه هرچيزی از مظاهر أسمای حق تعالی است باي پيش كشيده به ص ٦٦، ج ۲ اسفار (ط. ۲) نيز رجوع شود به بحث اول فصل چهارم تعليقات جناب استاد فاضل تونی رفع الله تعالی درجاته بر شرح علامه قيصری بر فصوص شيخ اكبر از ص ٤٤ ٤٧ ص ات رجوع شود، ص ۱۹٤، ج ۱ شفاء در بيان مذهب أصحاب كمون ورد آنها، و ابن فناری در شرح مفتاح صدر الدين قونوی بنام مصباح الأنس گويد: «إنّ كلّ شیء فيه الوجود ففيه الوجود مع لوازمه، فكلّ شیء فيه كلّ شیء ظهر أثره أم ال» ص ۳۰۵.

و قاطبه اهل عرفان كه مسائل صحف عرفانيه آنان براساس وحدت شخصی وجود است بر اين رأی سديد و قول ثقيل‌اند. به نكته ٤١٧ كتاب ام هزار و يك نكته رجوع شود.(شرح الإشارات و التنبيهات (طوسی)، جلد: ۲، صفحه: ۳۵۱)

مذهب اهل كمون كه در كلام ايشان به آن اشاره شده، عبارت است از:

فامام المذهبان اللذان فی هذا المعنی فی غاية التضاد فمذهب اهل الكمون و الثانی مذهب اهل الابداع و الاختراع اما مذهب اهل الكمون فهم القائلون ان كل شیء فی كل شیء و ان الكون انما هو خروج الأشياء بعضها من بعض و ان الفاعل انما احتيج اليه فی الكون الاخراج بعضها من بعض و تمييز بعضها من بعض و بين ان الفاعل عند هؤلاء ليس شيئا اكثر من محرك(تفسير ما بعد

الطبیعة، جلد: ۳، صفحه: ۱۴۹۷)

مذهب أهل الکمون

- أما مذهب أهل الکمون فهم القائلون إن کل شیء فی کل شیء، و إن الکون إنما هو خروج الأشیاء بعضها من بعض، و إن الفاعل إنما احتیج إلیه فی الکون لإخراج بعضها من بعض و تمییز بعضها من بعض. و بیّن أن الفاعل عند هؤلاء لیس شیئا أکثر من محرّک (ش، ت، ۱۴۹۷، ۱۵)(موسوعة مصطلحات الفلسفة عند العرب، صفحه: ۷۹۱)

شهود عرفانی این مطلب که مقامی است بس بلند با اصطلاح سر التجلی یا سر التجلیات یا ذروة رتب المشاهدة در فضای عرفان شناخته می‌شود:

رؤیة کل شیء فی کل شیء:

و هو ما عرفته من حال من فهم استهلاک کل واحد من الکثرة و الوحدة فی صاحبه، فإنه حینئذ لا بد أن یشاهد کل شیء فی کل شیء، لأنه یشاهد الوحدة فی کل شیء و یشاهد اشتمالها علی کل شیء.(لطائف الأعلام فی إشارات أهل الإلهام ؛ ج2 ؛ ص407)

ذروة رتب المشاهده:

و یقال: أعلی مراتب الشهود و یراد به التحقق بفناء جمیع بقایا الکثرة، بحیث لا یبقی فی الإنسان تفرقة همة و لا خاطر یجر إلی الوراء و الخلق، بل حیث ینخطر بکلیته فی [و 87] عالم الوحدة الحقیقیة فیصیر کل واحدة من هذه الفانی و من الحضرة الأحدیة مرآة للآخر، و حینئذ یری کل شیء فی کل شیء، و یسمع کلام اللّه من کل شیء، و یشاهد فعله فی کل شیء، و یری عینه المعبر عنه بوجه فی کل شیء، فهو صاحب المعاینة لما أخبره به فی کتابه العزیز: فأَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ(البقرة: 115) قال القائل:

بعینی إلّا عینه إذا أعاین	إذا جاء برهان العیان فلا أری

لطائف الأعلام فی إشارات أهل الإلهام ؛ ج2 ؛ ص383)

شهود المنتهین:

و أعلی مراتب الشهود و هی رؤیة المجمل فی المفصل، و المفصل فی المجمل، بحیث یری کل شیء، فی کل شیء فلا ینحجب برؤیة الحق عن الخلق بالاستهلاک فیه تعالی، و لا ینحجب برؤیة الخلق عن رؤیته تعالی، (لطائف الأعلام فی إشارات أهل الإلهام ؛ ج2 ؛ ص447)

سر التجلیات:

و هو شهود کل شیء فی کل شیء، و ذلک بانکشاف التجلی الأول للقلب، فیشهد الأحدیة الجمعیة بین الأسماء کلها، لاتصاف کل اسم بجمیع الأسماء لاتحادها بالذات الأحدیة، و امتیازها بالتعینات التی تظهر فی الأکوان التی هی صورها، فیشهد کل شیء فی کل شیء.(اصطلاحات الصوفیة ؛ ص35)

(113) اعلم أن للقلب الإنسانی وجوها یحاذی بها کل شیء من الغیب و الشهادة، محاذاة یستجلی بحسبها القلب حقائق ما یحاذیه بکل ما اشتملت علیه. و القلب إذا ظهر بسعته التی لا تقبل

الغاية، يحيط بها استيعاباً؛ فينتهي إلى غاية تبدي كل شيء في كل شيء. فالقلب حيث يحاذي بوجهه الجهة المنزّهة الأعلى من طريق السر، و هو طريق السر الوجودي المتبحر، المختص به في ترقيه الوحداني السمت و التوجه، يستجلي دون بلوغه إلى الغاية المشار إليها من وراء حجب الكافحة في عالم المثال، الإشارة الغيبية الحاملة كل شيء في نكتتها المقصودة. ثم يجد موقعها رقيماً، أي مرقوماً فيه جملة ما استجلته المحاذاة القلبية، حالة سعتها و إحاطتها المستوعبة.(شرح التجليات الإلهية ؛ كشف الغايات ؛ ص46)

الثالث ان كل اسم من حيث دلالته على الذات له جميع الأسماء، و من حيث دلالته على المعنى الذي ينفرد به يتميز عن غيره، فكل اسم الهي يتسمى بجميع الأسماء الإلهية و ينعت بها، كما نقله في ذلك الفص عن أبي القاسم بن قسي صاحب كتاب خلع النعلين، و منه يعلم ذوق كل شيء في كل شيء و هو للمحمديين خاصة- كما مرّ(مصباح الأنس بين المعقول و المشهود ؛ ص202) 241/ 3

دو نکته:

۱.استناد به این قاعده در مقام توضیح تفصیل کل شیء بودن کتاب موسی علی نبینا و آله و علیه السلام:

وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ، علم، انّه تعالى وصف كتاب موسى (ع) بكونه تماما و تفصيلا لكلّ شيء وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ في الْأَلْوَاحِ، هنا و قال في سورة الأعراف: وَ كَتَبْنا لَهُ في الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ، هذا يدلّ على انّه تعالى جعل في كتاب رسالته كلّ شيء مشتملا على كلّ شيء و كلّ شيء مظهرا و مآلا و آية كاملة لكلّ شيء، و قد قال بعض الصوفيّة: كلّ شيء في كلّ شيء لكن ليس لكلّ أحد ان ينظر كلّ شيء في كلّ شيء، و لهذا قال: و كتبنا لموسى و ما كان لغيره ذلك، و لمّا كان موسى (ع) بعد نبيّنا (ص) و بعد إبراهيم (ع) أوسع نظرا من حيث النظر الى الكثرات و مراتب كلّ و مباديه و غاياته، وصف كتابه المنزل عليه بأنّه كتب له فيه من كلّ شيء تفصيلا لكلّ شيء، بمعنى انّه تعالى جعل لوح صدر موسى (ع) بحيث إذا انتقش فيه شيء من الأشياء انتقش فيه جميع مبادية الى مبدء المبادى و جميع غاياته الى غاية الغايات، و انتقش جميع لوازم المبادى و الغايات، و إذا انتقش جميع المبادى و الغايات و لوازمها في شيء لم يبق شيء ألّا انتقش، فيه لان الموجودات كلّها متلازمات إذ الكلّ معاليل علّة واحدة(تفسير بيان السعادة فى مقامات العبادة ؛ ج2 ؛ ص163)

۲.سؤال و جوابی مرتبط با بحث امام از جناب سید جلال آشتیانی رحمه الله:

[50]. سؤال اگر كسى گويد، به حكم «كلّ شيء فيه كلّ شيء» هر موجودى جامع است مر جميع كمالات را، پس اين جامعيت مخصوص به انسان نباشد، و حق سبحانه و تعالى همه را در همه مشاهده كند؛

جواب گوئيم كه كينونت كل شيء في كل شيء به اعتبار سريان تعيّن اوّل است بكليته در جميع موجودات. و شك نيست كه جامعيت او مر كمالات را بالقوّة و على سبيل الإجمال است. پس در هيچ مظهر بر سبيل تفصيل ظاهر نشود، مگر آن چه خصوصيت آن مظهر مقتضى آن باشد. و چون انسان احديت جمع جميع مظهرياتِ است، همه كمالات در وى بالفعل و التفصيل ظاهر شود- و لو على سبيل التدريج- و مشاهد حق سبحانه و تعالى گردد على وجه جامع بين الإجمال، الذي كان في التعيّن الأوّل، و بين التفصيل، الذي كان في المظاهر المتفرّقة الكونية. و اين جامعيت است كه مخصوص است به انسان و علت غايى امر ايجادى است. منه.(نقد النصوص فى شرح نقش الفصوص ؛ پاورقى ؛ ص۶۰-۶۱)

[6] در جلسات تفسیر سوره مبارکه ق و در مقام بررسی عوالم این بحث مطرح شده است:

سوال : بأسماءک الذی ملأت ارکان کلّ شیء یعنی در هر ذره هم وجود دارند ؟

استاد : هر شیئی ارکانی دارد . اسماء خدا پُر کرده ارکان آن را . هر چیزی می تواند مظهر اسماء و صفات تو باشد . ریزترین چیز می تواند مظهر همه ی اسماء الهیّه باشد (فی کلّ شیء کلٌ شیء)حاجاقای حسن زاده از مرحوم آقای رفیعی نقل کردند که فرموده بودند : (سلطان وجود هر کجا نزول إجلال بفرمایدی ، همه ی لشکرش را با خودش می بَرَد) هر کجا توانستیدی بگوییدی چیزی موجود است ، پس در همان حیثی که موجود است ، علم و قدرت و حیات هم موجود است . امروزی ها هم همین اندازه فهمیده اند که این ذره قدرت است (دل هر ذره را که بشکافی ، آفتابیش در میان بینی) منظور از این آفتاب نور است ای . . .

هندسه ی برخالی هم آن روز عرض شد که : تشابه جزء با کل در بی نهایت بزرگ و بی نهایت کوچک برقرار است . هلوگرام هم صحبت شد که : ریزترین جزء با بزرگترین ، شبیه همند و یک جورند . مقدمه ی هندسه برخالی ، تابعی است که متصل و پیوسته است در تمام نقاط و در هیچ نقطه ای هم مشتق پذیر نیست . این معادله پایه شده برای برای هندسه ی برخالی (برخالی از ریشه بَرَخ به معنای بعض با پسوند آل مثل چنگال . برخال یعنی منسوب به بعض یعنی کسر یعنی هندسه ی کسری . هندسه های متعارف دو بُعدی است مثلا واحد سطح متر مربع است یعنی وقتی خود سطح دو بُعدی است واحدهایش هم دو بُعدی است .

لذا واحد سطح دو بعدی است یعنی یک واحد مربع، و واحد حجم سه بعدی یعنی یک واحد مکعب. چون حجم سه بُعدی است . اما هندسه برخالی بُعدش عدد صحیح نیست و در نتیجه واحدش در سطح مثلا یک و دو دهم است نه دو . یعنی بُعد دوم خط مستقیم نیست که بتوانیم با آن مربع درست کنیم . هندسه ای است که به جای دو بُعد ، یک و دو دهم بُعد دارد . هندسه ی کسری است (این هندسه مبنا قرار گرفته برای قضیه ی هلوگرام که ریزترین ذره اش تا بی نهایت با بزرگترین تشکیل دهنده اش تا بی نهایت مثل هم است . تشابه کل و جزء . با نور لیزر کاری می کنند که اطلاعات به صورت هندسه ی برخالی و کسری ذخیره می شود و به همین جهت هر ذره از این تصویر هلوگرام را جدا کنید ، کلّ آن در همین پیداست

بعد از اینکه به تصویر هلوگرام رسیدند ، شروع کردند به نظریه پردازی و در صدد برآمدند که کل عالم را هم با همین مدل هلوگرام درست کنند . می گویند : آیا هندسه ی عالم و نظام عالم نظام هلوگرامی است ؟ یعنی دست روی هر ذره ای بگذاری ، کل را دارد نشان می دهد . از تحلیل هر جزیی می توانیم کل را به دست بیاوریم . البته بعید نیست که عالم بزرگ با عالم ریز شبیه هم باشند(جلسات تفسیر سوره مبارکه ق ، ۸/ ۱۲/ ۱۳۹۰)

در عوالم طولی هر چه در عالم مادون است برای عالم بالاتر مکشوف است و نمی تواند مکشوف نباشد . یعنی عالم بالا احاطه ای دارد که در عالم مادون حضور دارد . نمی تواند حضور نداشته باشد . هر چه در عالم مادون است ظهوری است از عالم بالا اما لازم نکرده هر چه در عالم بالا است در مادون ظهور کرده باشد . رگ چه مانعی هم ندارد که هر چه کامل در عالم بالا ست به نحو ارقّ و اضعف آن در مادون ظهور پیدا کرده باشد . اما عوالم عرضی لازم نکرده حتما از همدیگر مطلع باشند . اما این طور نیست که اطلاع یافتنشان خلاف برهان باشد . ضروری نیست که دو عالم در عرض هم از هم مطلع باشند اما خلاف برهان هم نیست بلکه برهان داریم که عوالم عرضی هم می توانند از همدیگر خبر نداشته باشند .

سوال ....

استاد : مثال ساده عوالم عرضی ، فرض منظومه ای دیگر در میلیون ها سال نوری دورتر که شرائط حیاتی شبیه اینجا و موجوداتی مثل ما در آنجا وجود داشته باشد . عالمی دیگر است در عرض ما و در

{ قطع نظر از حرکت اشتدادی } دو مکان فیزیکی . مثال دیگر : دیروز ما نسبت به امروز ماست دیروز رفت امروز موجود شد فردا خواهد آمد . این سه وجود در عرض هم هستند نه در طول هم . اگر در طول امروز هم بودند ، ما بادی از دیروز مطلع بر امروز باشیم یا امروز مطلع باشیم بر تمام خصوصیات دیروز در حالی که اینگونه نیست . این از معنا و مثال های ساده ی عرضی . معنای پیچیده تر عرضی عوالمی هستند که می توانند همدیگر را نشان دهند (فی کل شیء کل شیء یا کل شیء فی کل شیء) دارد عوالم ، دارد در بحث هندسه برخالی و هولگرام عرض کردیم . یعنی به سراغ هر چیزی بروید ، که در هر شیء (تشابه هندسی } و { تشابه هندسی } حتی می توانند با آن ها ارتباط هم برقرار کنند . در دیگر را نشان می دهد تشابه ارتباط نخوابیده است . هر ذره ای با کل خودش متشابه است یعنی که نسبی که برقرار است و خصوصیات هندسی ای که دارد ، همین خصوصیاتی برای جزء است برای کل هم است . علاوه بر این این که این کل و جزء غیر از مشابهت ، ارتباط وجودی هم با یکدیگر دارند ، ممکن است . مثلا در همین عالمی که ما قرار داریم ، همین کره زمین نه کهکشان دیگری ، ممکن است عالم های دیگری هم وجود داشته باشند که ما نمی بینیم و از خصوصیاتش مطلع نیستیم . در عرض ما هم هست و نه ما مطلع بر آنهایی هم و نه آنها مطلع بر ما . چون در طول هم نیستیم . وگرنه اگر در طول آنها بودیم ، آن ها از ما خبر داشتند . و در عین حال ارتباط ممکن است . در حدیث 12 هزار عالم هم خواندیم که هر عالمی می پندارد که غیر از او عالمی نیست و از عوالم دیگر غیر مطلع است (جلسات تفسیر سوره مبارکه ق، ۱۴/ ۱۲/ ۱۳۹۰).

[7] مثال جدول ضرب

[8] الفاتحة الثانية في الإشارة إلى سر الحروف اعلموا أيها الإخوان الإلهيون المعتنون بأمر غرائب القرآن المبين أن فهم غرائبه مما لم يتيسر بالحقيقة إلا لمن دارس علم اليقين و تعلم في مدرسة آل يس و مكتب أهل الصفوة للذكر الحكيم و قراءة الكتاب المبين ممن كان معلمه علمك ما لم تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظيما و مؤدبه أدبني ربي فأحسن تأديبي و كتاب لوحه بالقلم و مصور صحيفة نفسه بالعلم و الحكم وه ربك الأكرم الذي علم بالقلم علم الإنسان ما لم يعلم ال بسبب من أسباب أخر من فكر و قياس أو رواية و سماع بل بأن يتلقى القرآن من لدن حكيم عليم.

و أول ما يظهر في مكتب التقديس لأطفال الأرواح و أولاد روح القدس ما معنى الكتابة و الرقم و اللوح و القلم و النون و ما يسطرون و معنى حروف الجمل و الحروف المقطعة القرآنية و الكلمات المفردة و المركبة الفرقانية فإن العناية الربانية لما تعلقت بتربية أولاد العقول أفاد لهم رزقهم من ألبان ضروع التقديس و أذاق لهم من لطائف عالم الرحمة و الرضوان و تحف الملكوت و هداي الجنان أغذية لطيفة في كسوة الحروف المفردة على طريق الرمز و الإشارة إلى مقاصد أهل البشارة لئلا يطلع عليها الأغيار و من لم يكن لهم أهلية الارتقاء إلى عالم الأسرار فكتب الله في ألواح أرواحهم حروفا مجملة و مقطعات مفردة لعلهم يذكرون و بصنائع آبائهم يصنعون و على قرأ و اقرإ و ارق مثل كتابهم و قراءتهم يكتبون و يقرءون و إلى منازلهم و منابرهم يرتقون لقوله ص :

و هذه الحروف المقطعة النورانية تسمى في عالم السر و الخفاء بالحروف المجملة و حروف الجمل و في ذلك العالم يصير الحروف المتصلة منفصلة لأنه يوم الفصل و التمييز و إن كان يوم الجمع أيضا باعتبار قوله تعالى هُذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ وقوله تعالى يَوْمَ الْجَمْعِ فِيهِ يَوْمُ الطَّلَاقِ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ **أهل الدنيا لكونهم في مقام الجمعية الصورية و التفرقة المعنوية شاهدوا الحروف المختلفة متصلة و شاهدوا الحروف الواحدة بالنوع حروفا متعددة** بعد الأشخاص الكثيرة فإذا نظروا إلى حروف الأعداد و [سورة المائدة، آية ٥٤] «يحبهم و يحبونه» **لكن الذين تجردوا عن الدنيا و انكشف عنهم الغطاء و انقشع عن وجه بصيرتهم سحاب الامتراء و ظلمة العمى يرون هذه الحروف بالبصيرة الباطنة هكذا ي ح ب ه م ثم إذا**

ارتفعوا عن ذلك المقام إلى مقام أعلى يرونها نقاطا و فوقه مقام آخر لا يفهم العبارة بالمشافهة دون المشاهدة و لا يشرحه الإشارة بالبنان دون صريح العيان.

فأول علامة من ارتفع عن هذا المنزل الأدنى و خلص عن حجب المشتغلين بشواغل الدنيا أن ينكشف عليه معرفة الحروف المقطعة و كيفية نزولها في لوح القرآن كما أشار إليه بقوله تعالى لَقَدْ صَوَّرْنَاهُ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ اذه مقام لقوم و أشير إلى مقام آخر بقوله قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ فقد انجلى لكل أيها السالك المسكين أن أول قوم آخر بقوله قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ فقد انجلى لكل أيها السالك المسكين أن أول ما يرتسم في لوح القارئ المبتدئ حروف التهجي ليستعد بذلك للارتسام و الانتقاش لتلاوة آيات الله المكتوبة في الصحيفة الإلهية و يطيع أمر الله الذي أمر به رسوله بقوله اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ و قوله اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ و أمر ان بقوله فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ و عند ذلك يسهل عليه قراءة القرآن و حفظه إياه و لا كما قال إِنَّ لَهُ لَحَافِظُونَ و يكون قلبه مزينا بزينة الكواكب الآيات محفوظا في سماء عصمة القرآن عن اختطاف مردة جنود الشياطين و حفظناها من كل شيطان رجيم من استرق السمع. (مفاتيح الغيب، ص ۱۵-۱۶)

درایة کشفیة

العلم أيها القاري المكتسي بكسوة العبارات، العاري عن حلية ذوق الإشارات - إن هذه الحروف المقطعة القرآنية تسمى في عالم السرّ و لسان أهل بيت النبوة و بلدة الولاية، العارفين بمفهم منطق الطير «بالحروف المجملة» و «حروف أبجد»، و في هذا العالم تصير الحروف المتصلة منفصلة، لأنه يوم الفصل جمعنا كم و الأولين و «يوم الجمع» أيضا بوجه آخر، فأهل اللّه إذا نظروا إلى حروف «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» يرونها متصلة، و لكن إذا انكشف الحجاب و فتحت الأبواب و تجلى جمالها يرونها بالبصيرة الباطنية هكذا: ي، ح، ب، و، ن، ه، م، و إذا ارتفعوا عن ذلك المقام إلى مقام أعلى يرونها نقاطا و تصير الحروف المفردة بالقياس إلى من في تلك الدرجة نقطا، و إذا وصلوا إلى مقام القرب رأوا النقاط كلها مستهلكة في نقطة باء «بسم اللّه» .

و أنت - أيها الساكن في بيت حجابك، المقيد بقيود هواك و نفسك إن لم تخرج حتى الآن قدما من عتبة بابك التي أنت معتكف فيها إلى طريق الحق، و لم ترغب في طلب معرفته و الاطلاع على أسرار ملكه و ملكوته، و اطلاعة كتابه الذي ورد منه إليك، و لم تحصل بعد، مفردات حروف الجمل في معلمة العشق و مدرسة التقوى و العبودية، و إلهك و معشوقك متوجه إليك من سماء عظمته، انظر إليك ليجذبك بجذبة رجعي. و إن كنت بعد ما توجهت إليه بقلبك الف عبرة بما تقوله بلسانك: وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ عم عدم موافقة الباطن و هو وجهك الحقيقي، لأنك مشغول بجميع أسباب اللهو و اللعب و الهزل، مستغرق القلب بعمارة أرض بدنك، و تحصيل أرض أخرى، و تزيين ترابك الذي يخصّك باضافة تراب آخر إليه، و جمعه و ادّخاره بعد تليينه أو تصييره بكثرة الحيل في المعاملات، أو المداهنة في المعاشرات أو الدغل في الصناعات، بتزويج ما كسد و إصلاح ما فسد، حتى صار ترابك ذهبا و فضة، و ما همّ إلا ترابان ملوّنان بالصفرة البياض، بتعمّل طبيعي أو صناعي، إما في نفسها أو في تعميلك و تحصيلك لصورتها، أو أخذك لها من الناس بسبب الاستيناس بهم و المدارة معهم، و ذلك كله علامة الإفلاس، و جميع ذلك خدمة منك لفاسق و ظالم جاحد. و طاعة لشيطان مارد من الدواعي الشهوية أو الغضبية أو الوهمية، فأول علامة من ارتفع عن هذا الأدنى، و خلص عن حجاب المشتغلين بالدنيا أن ينكشف عليه معرفة الحروف المنفصلة القرآنية و كيفية نزولها، كما رمز إليه تعالى بقوله: وَلَقَدْ صَوَّرْنَاهُ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ [51/28] إلى هذا القوم، و أشار سبحانه إلى مرتبة قوم آخرين بقوله: فَصَّلْنَا الْآيَاتِ.(تفسير القرآن الكريم للصدرا، ج ۶، ص ۱۷-۱۹)

شاهد دیگر این مطلب، صحیفه امیرالمومنین علیه السلام است. می دانیم که در روایات مختلف نقل شده است که «علّم رسول الله صلی الله علیه و آله حرف الف فتح الف حرف و کل حرف منها

يفتح ألف حرف»(به عنوان نمونه بنگريد: بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج1، ص:۳۰۷-308) در بصائر الدرجات روايتى است كه بازگشت اين حروف را به حروف هجاء بيان مى‌كند:

1- حدثنا أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمد عن علي بن أبي حمزة عن حمران الحلبي عن أبان بن تغلب قال حدثني أبو عبد الله ع **كان في ذؤابة سيف علي ع صحيفة صغيرة** و إن عليا ع **دعا ابنه الحسن** ع فدفعها إليه و دفع إليه سكينا و قال له افتحا فلم يستطع أن يفتحا ففتحا له ثم قال له اقرأ **فقرأ الحسن الألف و الباء و السين و اللام و حرفا بعد حرف ثم طواها** فدفعها إلى ابنه الحسين ع فلم يقدر على أن يفتحا ففتحا له ثم قال له اقرأ اي بني فقرأها كما قرأ الحسن ثم طواها **فدفعها إلى ابنه ابن الحنفية** فلم يقدر على أن يفتحا ففتحا له **فقال له اقرأ فلم يستخرج منها شيئا** فأخذها علي ع و طواها ثم علقها من ذؤابة السيف قال قلت لأبي عبد الله أي شيء كان في تلك الصحيفة قال **هي الأحرف التي يفتح كل حرف ألف حرف** قال أبو بصير قال أبو عبد الله فما خرج منها إلا حرفان إلى الساعة.(بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم ؛ ج1 ؛ ص307)

[9] سوره الرعد، آيه ۳۱

[10] اين آيه شريفه به ضميمه رواياتى كه در ذيل آن آمده است، معنايى بس والا دارد. در تفسير قمى آمده است:و قوله و لو أن قرآنا سيرت به الجبال- أو قطعت به الأرض أو كلم به الموتى- بل لله الأمر جميعا قال لو كان **شيء من القرآن** كذلك لكان هذا(تفسير القمي،ج1،ص 365)

هم چنين :محمد بن يعقوب: عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن أبي زاهر- أو غيره- عن محمد بن حماد، عن أخيه أحمد بن حماد، عن إبراهيم، عن أبيه، عن أبي الحسن الأول (عليه السلام)، قال: ... و إن الله يقول في كتابه و لو أن قرآنا سيرت به الجبال أو قطعت به الأرض أو كلم به الموتى و قد ورثنا نحن هذا القرآن الذي فيه ما تسير به الجبال و تقطع به البلدان و تحيا به الموتى، و نحن نعرف الماء تحت الهواء.(البرهان فى تفسير القرآن،ج ۳،ص ۲۶۱)

مرحوم شيخ الطائفه در تفسير خود در وصف اين عبارت مى‌فرمايند:

هذه الآية تتضمن وصف القرآن بغاية ما يمكن من علو المنزلة و بلوغه أعلى طبقات الجلال، لأنه تعالى قال «لو أن قرآنا سيرت به الجبال» من مواضعها و قلعت من أماكنها لعظم محله و جلالة قدره. و التسيير تصيير الشيء بحيث يسير، تقول سار يسير سيرا، و سيره غيره تسييرا. «أو قطعت به الأرض» لمثل ذلك.

و التقطيع تكثير القطع، قطعه قطعة، و قطعه تقطيعا. و القطع فصل المتصل.«أو كلم به الموتى» لمثل ذلك حتى يعيشوا و يحيوا، تقول: كلمه كلاما، و تكلم تكلما، و الكلام انتظم من حرفين فصاعدا من الحروف المعقولة إذا وقع ممن يصح منه و من قبيلة، الافادة. و (الموتى) جمع ميت مثل صريع و صرعى، و جريح و جرحى. و لم يجئ جواب (لو) لدلالة الكلام عليه، و تقديره: لكان هذا القرآن لعظم محله في نفسه و جلالة قدره. و كان سبب ذلك أنهم سألوا النبي صلى الله عليه و سلم ان يسير عنهم جبال مكة لتتسع عليهم المواضع، فأنزل الله تعالى الآية، و بين انه لو سيرت الجبال بكلام، لسيرت بهذا القرآن لعظم مرتبته و جلالة قدره(التبيان في تفسير القرآن، ج6، ص253)

مرحوم طبرسى نيز در مجمع البيان مى‌فرمايند:

«و لو أن قرآنا سيرت به الجبال» أي تجعل به الجبال سائرة فأذهبت من مواضعها و قلعت من أماكنها «أو قطعت به الأرض» أي شققت فجعلت أنهارا و عيونا «أو كلم به الموتى» أي أحيي به الموتى حتى يعيشوا و يتكلموا و حذف جواب لو لأن في الكلام دليلا عليه و التقدير لكان هذا القرآن لعظم محله و علو أمره و جلالة قدره قال الزجاج و الذي أتوهم و قد قاله بعضهم أن المعنى لو أن قرآنا سيرت به الجبال أو قطعت به الأرض أو كلم به الموتى لما آمنوا و دليله قوله «و لو أننا نزلنا إليهم الملائكة» إلى قوله «ما كانوا ليؤمنوا»(مجمع البيان في تفسير القرآن، ج6 ،ص 450-۴۵۱)

با این عنایت هر بخشی از اجزاء قرآن نیز چنین قابلیت عظیمی را داراست؛ چرا که به بیانی که در متن گذشت، هر جزء قرآن کلّ قرآن است.

لکن نکته ای که در این میان میماند، این است که منوّن بودن «قرآناً» در جمله شرط، مفید توحّ است نه تبعّض و در مقام ذکر رقیب این قرآن است که اگر قرآنی با چنین خصوصیتی وجود داشته باشد، همین قرآن است و شاهد این مطلب محلی به لام بودن قرآن است در جواب محذوف که لکان هذا القرآن.

[11] در کتاب حاشیه صاوی بر تفسیر الجلالین، در تفسیر آیه «اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یومنون بالآخرة حجاباً مستوراً» آمده است:

قوله: و إذا قرأت القرآن خطاب للنبي صلى الله عليه و سلم حين أراد الكفار قتله على حين غفلة، و ألف في القرآن، إما للجنس الصادق بأي آية و هو الحق، أما في الحديث «خذ من القرآن ما شئت لما شئت» و كون القرآن حجابا ساترا، ليس من خصوصياته صلى الله عليه و سلم، بل له و لأمته المؤمنين به المخلصين، كما هو مشاهد و مجرب بين العارفين، و أدلة السنة في ذلك أشهر من أن تذكر، (حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین، ج2، ص 321)

در ذیل آیه «و ننزّل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنين» هم آمده است:

من (للبيان) أي لبيان الجنس، و قدم على المبين اهتماما بشأنه، فالقرآن قليله و كثيره، شفاء من الأمراض الحسية الظاهرية، بدليل ما ورد في حديث الفاتحة: و ما يدريك أنها رقية و شفاء من الأمراض المعنوية الباطنية، كالاعتقادات الباطلة، و الأخلاق المذمومة، كالكبر و العجب و الرياء و حب الدنيا و الحرص و البخل و غير ذلك لاشتماله على التوحيد و أدلته، و على مكارم الأخلاق و أدلتها، و ما مشى عليه المفسر من أن من (للبيان) هو التحقيق لما ورد: خذ من القرآن ما شئت لما شئت، و ورد: من لم يستشف بالقرآن لا شفاه الله، و قيل إنها للتبعيض، و المعنى أن منه ما يشفي من الأمراض، كالفاتحة و آيات الشفاء.(حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین، ج2 ،334)

مشابه این مضمون در برخی از روایات فضائل سوره یس به چشم می خورد:

و في الحديث (يس لما قرئت له)(تفسير روح البيان، ج7، ص 443)

و منها: يس لما قرئت له.(حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین ،ج3،ص 288)

البانی در مورد سند این حدیث می گوید:

٥٥٧ - " خذوا من القرآن ما شئتم لما شئتم ".

ال أصل له فيما أعلم.

وقال السيد رشيد رضا في " المنار " (مجلد ٢٨ / ٦٦٠) : " لم أره في شيء من كتب الحديث ". (كتاب سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ في الأمة، ص33)

و همین بیان از سوی البانی کافی است تا بسیاری از سلفیون و صاحبان قلم در سایتهای رایج آنها به این حدیث بتازند. در این میان نکتهای که قابل توجه است، نگاه همه جانبه و نه فقط از بستر سند به روایت است. بهعنوان نمونه البانی خود، تصریح به شهرت این روایت در فضای عمومی جامعه دارد:

الجواب: هذا الحديث: "خذ من القرآن ما شئت لما شئت" ؛ حديث مشتهر على بعض الألسنة ولكنه -مع الأسف الشديد - من تلك الأحاديث التي ال أصل لها في السنة ولذلك فال يجوز روايته ونسبته إلى النبي صلى الله عليه وسلم.(كتاب كيف يجب علينا أن نفسر القرآن الكريم، ص ٥)

محمود المالح نیز با بیان شهرت این روایت در میان بدنه جامعه، با جمعآوری مضامین مشابه روایت، همه را به لحاظ سندی ضعیف میشمرد:

سابعا: أحاديث ضعيفة وردت في فضل التداوي بالقرآن:

هذه بعض الأحاديث التي **اشتهرت على الألسنة وسطرت في الكتب وتناقلها الخطباء** نذكرها هنا للتحذير منها وبيان حالها؛ لأن في الأحاديث الصحيحة الواردة غنية عن الضعيف وحتى ال نقع تحت قوله - صلى الله عليه وسلم -: " من يقل علي ما لم أقل فهو أحد الكاذبين ".

١ - عن علي مرفوعا: " خير الدواء القرآن ".

(ضعيف)، ضعيف ابن ماجه (٧٧٤، ٧٦٧)، ضعيف الجامع (٢٨٨٥).

٢ - حديث " خذوا من القرآن ما شئتم لما شئتم ".

(ال أصل له) السلسلة الضعيفة (٥٥٧).

٣ - عن عبد الله بن مسعود مرفوعا: " عليكم بالشفاءين: العسل والقرآن ".

(ضعيف مرفوعا، صحيح موقوفا) السلسلة الضعيفة

(١٥١٤)، ضعيف الجامع (٣٧٦٥)

٤ - عن عبد الرحمن بن أبي ليلى عن رجل عن أبيه، قال: جاء رجل إلى النبي - صلى الله عليه وسلم - فقال: إن أخي وجع.فقال: " ما وجع أخيك؟ ".قال: به لمم (اللمم: طرق من الجنون يلم بالإنسان ويعتريه).قال: " فابعث به إلي " فجاء، فجلس بين يديه، فقرأ عليه النبي - صلى الله عليه وسلم -: فاتحة الكتاب، وأربع آيات من أول سورة البقرة، وآيتين من وسطها {وإلهكم إله واحد ال إله إال هو الرحمن الرحيم * إن في خلق السماوات واألرض واختالف الليل والنهار والفلك التي تجري في البحر بما ينفع الناس وما أنزل الله من السماء من ماء فأحيا به الأرض بعد موتها وبث فيها من كل دآبة وتصريف الرياح والسحاب المسخر بين السماء واألرض آليات لقوم يعقلون} سورة البقرة (١٦٣ - ١٦٤). حتى فرغ من آخر سورة البقرة. وآية من أول سورة آل عمران {شهد الله أنه ال إله إال هو ...} (١٨) سورة آل عمران. وآية من سورة الأعراف {إن ربكم الله الذي خلق السماوات

والأرض ...} {فتعالى الله الملك الحق ال إله إلا هو رب العرش الكريم} (١١٦) سورة المؤمنون. وآية من سورة الجن: {وأنه تعالى جد ربنا ما اتخذ صاحبة ولا ولدا} (٣) سورة الجن. وعشر آيات من سورة الصافات من أولها، وثلاثا من سورة الحشر، وقل هو الله أحد، والمعوذتين.(إسناده ضعيف جدا) أخرجه ابن السني في عمل اليوم والليلة (٦٣٢)، والطبراني في الدعاء (١٠٨٠)، من طريق أبي جناب يحيى بن أبي حية عن عبد الرحمن بن أبي ليلى عن رجل عن أبيه وهذا (إسناد ضعيف جدا) فيه علتان:الأولى: جهالة الرجل وأبيه.الثانية: يحيى بن أبي حية، ضعفوه لكثرة تدليسه.راجع كتاب (صحيح الأذكار وضعيفه) للنووي، بقلم سليم عيد الهلالي، المجلد الأول ص (٣٥٤ - ٣٥٥) طبعة مكتبة الغرباء الأثرية - المدينة المنورة. والحديث ضعفه الألباني في ضعيف ابن ماجه (٧٧٨) طبعة المكتب الإسلامي) (كتاب فتح الرحمن في بيان هجر القرآن، ص30٠-٣٠٢)

تصریح به عدم وجدان از سوی البانی و عدم رؤیت در کتب حدیثی –که به نظر خارج کننده کتبی مانند کتب تفسیر است- از جمله دیگر نکاتی است که باید به آن ها توجه داشت.

بررسی دیگر شواهدی که می تواند مؤید این روایت باشد اعم از آیات قرآنی که در حاشیه صوای به آن ها اشاره شده بود و شواهد روایی دیگر از جمله مواردی که در کلام مالح مطرح بود، نکته بعدی است.

ازجمله ی این شواهد روایت «الفاتحة لما قرئت له» است. حافظ سخاوی(از شاگردان ابن حجر عسقالنی و متوفّای ٩٠٢) در کتاب المقاصد الحسنه خود این حدیث را ذکر کرده است:

القرآن وه الدواء،

الفاتحة لما قرئت له،

يس لما قرئت له(كتاب المقاصد الحسنة ، ص759)

سیوطی در مورد سند این روایت چنین می گوید:

٣١٢ - (حديث) "الفاتحة لما قرئت له" البيهقي في الشعب.

قلت: لا وجود لهذا الحديث في الشعب، وإنما الذي فيه "فاتحة الكتاب شفاء من كل داء" أخرجه من حديث عبد الله بن جابر. وفي كتاب الثواب لأبي الشيخ لابن حبان عن عطاء قال: "إذا أردت حاجة فاقرأ فاتحة الكتاب حتى تختمها تقضى إن شاء الله تعالى" وبقي أحاديث.(كتاب الدرر المنتثرة في الأحاديث المشتهرة ، ص155)

٦٤٥ - حديث: "الفاتحة لما قرئت له" البيهقي في "الشعب"، وأنكر بعضهم كونه في "الشعب"، وإنما فيه "فاتحة الكتاب شفاء من كل داء".(كتاب التخريج الصغير والتحبير الكبير، ص126)

اما شوکانی در اینباره میگوید:

٥٣ - حديث: "الفاتحة لما قرئت له".رواه البيهقي. قال في المقاصد: وأصله في الصحيح.(كتاب الفوائد المجموعة، ص ٣١٣)

زرکشی نیز میگوید:

الحديث الثامن الفاتحة لما قرئت له اخرجه البيهقي بإسناده في شعب الايمان واصله في الصحيح(كتاب التذكرة في الأحاديث المشتهرة اللآلئ المنثورة في الأحاديث المشهورة، ص۱۵۲)

در مورد روایت «یس لما قرئت له» نیز شاهد تاریخی جالبی وجود دارد که نشان از بواز عملی به این روایت از سوی اهل علم عامی مذهب داشته است. ابن حجر عسقلانی در وصف شیخ اسماعیل بن ابراهیم جَبَرتی یمنی می‌گوید:

[[٤٤٦] إسماعيل بن إبراهيم]

ابن عبد الصمد الجبرتي الزبيدي, صاحب الأحوال والمقامات

لقيته بزبيد, وألهلها فيه اعتقاد زائد عن الوصف. وكان يلازم قراءة سورة " يس " ويأمر بها, ويزعم أن قراءتها لقضاء كل حاجة, ويروي فيها حديث: " يس لما قرئت له ".(کتاب المجمع المؤسس للمعجم المفهرس، ص ۸۳)

سخاوی شاگرد ابن حجر نیز با اینکه این روایت را بدون اصل می‌شمرد(اسنی المطالب فی احادیث مختلفة المراتب، ص ۳۳۴) اما ماجرای التزام اسماعیل بن ابراهیم را در کتاب خود نقل کرده است.(کتاب الضوء اللامع لأهل القرن التاسع، ص ۲۸۲)

شیخ ابراهیم السقا خطیب معروف الازهردر مورد این روایت مطلبی دارد که نشان از استمرار این سیره در میان تابعین شیخ اسماعیل دارد.

(وسئل - حفظه الله تعالى -) عن حديث «يس لما قرئت له» هل صحيح وما يترتب على من شنع على من أنكر صحته أفيدوا الجواب.

فأجاب بما نصه: " الحمد لله نص الحافظ السخاوي في كتابه المقاصد الحسنة في الأحاديث المشتهرة على الألسنة على أن هذا الحديث لا أصل له وكذلك سيدي محمد الزرقاني في مختصره ويترتب على المشنع المذكور الأدب الشديد لتجاريه على التكلم بغير علم والظاهر من حال هذا الرجل أنه جاهل جاف غليظ الطبع لم يخالط أحدا من أهل العلم ومثل هذا يخشى عليه مقت الله تعالى لخوضه في الأحاديث بغير معرفة إذ من له معرفة لا ينكر المنصوص وشدة الجهل وضعف العقل وعدم الديانة توجب أكثر من ذلك والله أعلم.

وكتب على هذا السؤال أيضا الشيخ إبراهيم السقا خطيب الأزهر ما نصه: الحمد لله قرر الشعراني في كتابه البدر وهو عند جماعة الشيخ إسماعيل اليمني قطعي انتهى، فهذا مما اختلف فيه الناس فلا يليق أن يرد على من أنكر صحته فإن السخاوي أنكره ولا يليق أن يرد على من قرره فإن بعض الناس قد قرره كما سمعته عن الشعراني وفضل يس وكونها لقضاء الأغراض الدنيوية والأخروية لا يتوقف على هذا الحديث فإنه قد ورد به أحاديث أخر هذا ما فتح الله به. الفقير إبراهيم السقا الشافعي عفي عنه(کتاب فتح العلي المالك في الفتوى على مذهب الإمام مالك ، ص ۲۵۳-۲۵۴)

شدت ملازمت او با سوره یس و اعتقاد خود او و اصحابش به این سوره را در این منابع ببینید:(طبقات الخواص : اهل الصدق و الاخلاص، ص ۱۰۲ و جامع کرامات الاولیاء، ج ۱، ص ۳۵۸-۳۵۹)

کتابی نیز با همین عنوان «خذ من القرآن ما شئت لما شئت؛ تفعیل آیات القرآن الکریمة فی شتّی نواحی الحیاة» تألیف شده است. در معرفی نامه کتاب می‌خوانیم:

عزيزى القارئ؛ خذ من القرآن ما شئت لما شئت، هذا ليس كلامى وإنما هو ما أخبرنا به المعلم والحبيب محمد صلى الله عليه وسلم، مما يؤكد فعالية أخذ القرآن الكريم كدواء للكثير من الآفات والعلل وطلب النعم وتحقيق الرغبات المختلفة التى ينشد إليها المرء على اختلافها وتنوعها.

از دیگر مضامین مشابه با این روایت در روایات امامیه، میتوان به این حدیث اشاره نمود:

18- علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن الحسين بن أحمد المنقري قال سمعت أبا إبراهيم ع يقول من استكفى بآية من القرآن من الشرق إلى الغرب كفي إذا كان بيقين.(الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، 623)

8- عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن الحسن بن علي عن الحسن بن الجهم عن إبراهيم بن مهزم عن رجل سمع أبا الحسن ع يقول من قرأ آية الكرسي عند منامه لم يخف الفالج إن شاء الله و من قرأها في دبر كل فريضة لم يضره ذو حمة و قال من قدم قل هو الله أحد بينه و بين جبار منعه الله عز و جل منه يقرأها من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله فإذا فعل ذلك رزقه الله عز و جل خيره و منعه من شره و قال إذا خفت أمرا فاقرأ مائة آية من القرآن من حيث شئت ثم قل- اللهم اكشف عني البلاء ثلاث مرات.(الكافي (ط - الإسلامية) ج2 621 باب فضل القرآن ..... ص : 619)

قال الصادق ع من قرأ مائة آية من آي القرآن شاء ثم قال سبع مرات اي الله ولي دعا على الصخور فلقها(مكارم الأخلاق، ص 343)

و قال الصادق ع من قرأ مائة آية من آي القرآن شاء ثم قال سبع مرات اي الله ولي دعا على الصخور فلقها(مكارم الأخلاق، ص 363)

عن أمير المؤمنين من قرأ مائة آية من آي القرآن شاء- ثم قال اي الله سبع مرات ولي دعا على صخرة لفلقها الله تعالى. (عدة الداعي و نجاح الساعي، ص 297)

24- وث، ثواب الأعمال مجيلويه عن عمه عن البرقي عن ابن أسباط رفعه إلى أمير المؤمنين ع قال: من قرأ مائة آية من القرآن من أي آي القرآن شاء ثم قال اي الله سبع مرات ولي دعا على الصخرة لقلعها إن شاء الله.(بحار الأنوار (ط - بيروت) ج89، ص 202)

17- دعوات الراوندي، قال أمير المؤمنين ع من قرأ مائة آية من القرآن من أي القرآن شاء ثم قال اي الله سبع مرات ولي دعا على الصخرة لقلعها إن شاء الله.(بحار الأنوار (ط - بيروت) ج92، ص 162)

و قال الصادق ع من قرأ مائة آية من أي آي القرآن شاء ثم قال سبع مرات اي الله ولي دعا على الصخور فلقها.(بحار الأنوار (ط - بيروت) ج89 ، ص ۱۷۶)

24- وث، ثواب الأعمال مجيلويه عن عمه عن البرقي عن ابن أسباط رفعه إلى أمير المؤمنين ع قال: من قرأ مائة آية من القرآن من أي آي القرآن شاء ثم قال اي الله سبع مرات ولي دعا على الصخرة لقلعها إن شاء الله.(بحار الأنوار (ط - بيروت) ج89 202)

و منه عن علي ع قال: من قرأ مائة آية من أي آي القرآن شاء ثم قال اي الله سبعا ولي دعا على صخرة لقلعها الله تعالى.(بحار الأنوار (ط - بيروت) ج92 165)

10- وث، ثواب الأعمال مجيلويه عن عمه عن البرقي عن ابن أسباط رفعه إلى أمير المؤمنين ع قال: من قرأ مائة آية من القرآن من أي القرآن شاء ثم قال اي الله سبع مرات ولي دعا على الصخرة

لقلعها إن شاء الله(بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج90، ص: 310)

و عن الصادق ع قال: من قرأ مائة آية من أي القرآن شاء ثم قال سبع مرات اي الله فلو دعا على الصخور فلقها (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج90، ص: 318)

این حدیث در کتب امامیه هم نقل شده است. بهعنوان نمونه:

وفي الحديث خذ ما شئت لما شئت لا سيما الفاتحة فورد عن النبي صلى الله عليه وآله أنه شفاء من كل داء إلا السام يعني الموت(تحفة السنية في شرح نخبة المحسنية (مخطوط للسيد عبد الله الجزائري)

و كذلك آيات الكتاب المجيد كتابة و قراءة للشفاء و الحفظ بل و لقضاء الحوائج بل و للعزة و الهيبة و المحبة لقوله عليه السلام: للمسلم خذ من القرآن ما شئت لما شئت(انوار الفقاهة، ج ۶، ص ۴۲)

وما ورد من قولهم عليهم السّلام خذ من القران ما شئت لما شئت(مصباح الهدى في شرح عروة الوثقى، ج ۵، ص ۳۶۶)

قال عليه السلام : (خذ من القرآن ما شئت لما شئت)(الحقائق الإسلامية في الرد على المزاعم الوهابية)

[12] سوره الاسراء،آیه ۸۲

[13] این روایت، حدیثی است طولانی در کتاب شریف سلیم بن قیس. در این روایت، جمع مهاجرین وانصار در زمان خلافت عثمان در مسجد النبی به بیان فضایل خود مشغولند و هر یک روایتی در مدح و تفضیل خود بر سایرین بر زبان جاری میکنند:

أبان عن سليم قال رأيت عليا ع في مسجد رسول الله ص في خلافة عثمان و جماعة[13] يتحدثون و يتذاكرون الفقه و العلم فذكروا قريشا و فضلها و سوابقها و هجرتها و ما قال رسول الله ص فيهم [من الفضل] مثل قوله الأئمة من قريش و قوله الناس تبع لقريش(كتاب سليم بن قيس الهلالي ؛ ج2 ؛ ص636)

درابن جمع بیش از ۲۰۰ نفر حاضر بودند و مدتی طولانی از ابتدای صبح تا ظهر به طول انجامید:

و في الحلقة أكثر من مائتي رجل منهم مسانيدإلى القبلة و منهم في الحلقة- فكان ممن حفظت من قريش علي بن أبي طالبصلوات الله عليه و سعد بن أبي وقاص و عبد الرحمن بن عوف و الزبير و طلحة و عمار و المقداد و أبو ذر و هاشم بن عتبة و عبد الله بن عمر و الحسن و الحسين ع و ابن عباس و محمد بن أبي بكر و عبد الله بن جعفر [و عبيد الله بن العباس] و من الأنصار أبي بن كعب و زيد

بن ثابت و أبو أيوب الأنصاري و أبو الهيثم بن التيهان و محمد بن مسلمة و قيس بن سعد بن عبادة و جابر بن عبد الله و أبو مريم و أنس بن مالك و زيد بن أرقم و عبد الله بن أبي أوفى و أبو ليلى و معه ابنه عبد الرحمن قاعد بجنبه غلام أمرد صبيح الوجه و جاء أبو الحسن البصري و معه ابنه الحسن غلام أمرد صبيح الوجه معتدل القامةقال فجعلت أنظر إليه و إلى عبد الرحمن بن أبي ليلى الف أدري أيهما أجمل غير أن الحسن أعظمهما و أطولهما فأكثر القوم و ذلك من بكرة إلى حين الزوال(كتاب سليم بن قيس الهلالي ؛ ج2 ؛ ص۶۳۸-۶۳۹)

امیرالمؤمنین علیه‌السلام که در این مجلس، ساکت است به درخواست همگان لب به سخن می‌گشاید و با اقرار گرفتن از جماعت حاضرین به بیان رجحان قطعی خود بر سایرین می‌پردازد.(همان، ص ۶۳۹-۶۴۹)

پس از ذکر فضائل، طلحه با اقرار به بیانات حضرت سعی می‌کند با زرنگی بین فضائل حضرت و مطلب اصلی مورد نزاع یعنی حق خلافت و جانشینی اشان تفکیک بیندازد:

فقال طلحة بن عبيد الله و كان [يقال له] داهية قريش فكيف نصنع بما ادعى أبو بكر و عمر و أصحابه الذين صدقوه و شهدوا على مقالته يوم أتوا بك تعتل و في عنقك حبل فقالوا لك بايع فاحتججت بما احتججت به من الفضل و السابقة فصدقوك جميعا ثم ادعى أنه سمع نبي الله ص يقول إن الله أبى أن يجمع لنا أهل البيت النبوة و الخلافة فصدقه عمر و أبو عبيدة بن الجراح و سالم و معاذ بن جبل ثم أقبل طلحة فقال [كل الذي ذكرت و ادعيت حق و]ما احتججت به من السابقة و الفضل نحن نقر به و نعرفه و أما الخلافة فقد شهد أولئك الخمسة بما سمعت(همان، ص ۶۴۹-۶۵۰)

این سخن خشم الهی امیرالمؤمنین علیه صلوات الله را در برداراد و حضرت پرده از برخی اسرار برمی‌دارد از جمله ماجرای صحیفه ملعونه و سپس به‌صورت مستدل به تناقض بین روایت ادعایی طلحه با روایات قطعی الصدور مانند حدیث غدیر و منزلت می‌پردازند:

فقام [عند ذلك] علي ع و غضب من مقالة طلحة فأخرج شيئا قد كان يكتمه و فسر شيئا قد كان قاله يوم مات عمر لم يدر ما عنى به و أقبل على طلحة و الناس يسمعون فقال يا طلحة أما و الله لقد كان [13]أوهدوا من صحيفة ألقى الله بها يوم القيامة أحب إلي من صحيفة هؤلاء الخمسة الذين تعاهدوا على الوفاء بها في الكعبة [في حجة الوداع]إن قتل الله محمدا أو مات أن يتوازروا و يتظاهروا علي فالصحيفة التي

يدي طخ و خ رسول الله ء الم بإ كتوب م عندي القيامة إلى يوم الأمة إليه احتاج شيء أي وأ مكح وأ دح وأ حتى أرش الخدش قال طلحة كل شيء من صغير وأ كبير وأ خاص وأ عام كان وأ يكون إلى يوم القيامة وهو مكتوب عندك؟

قال نعم و سوى ذلك أن رسول الله ص أسر إلي في مرضه مفاتح ألف باب من العلم يفتح كل باب تحت ألف باب و لو أن الأمة منذ قبض الله نبيه اتبعوني و أطاعوني لأكلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم [رغدا إلى يوم القيامة]اي طلحة أ لست قد شهدت رسول الله ص حين دعا بالكتف ليكتب فيها ما ال تضل الأمة و ال تختلف فقال صاحبك ما قال إن نبي الله يهجر فغضب رسول الله ص و قال [و لا بأس ذلك أن لو كتب فيها ما ذكر] ثم تركها قال بلى قد شهدت ذاك قال فإنكم لما خرجتم أخبرني [بذلك رسول الله ص و] أن يكتب فيها و أن يشهد عليها العامة فأخبره جبرائيل أن الله عز و جل قد علم من الأمة الاختلاف و الفرقة ثم دعا بصحيفة فأملى علي ما أراد أن يكتب في الكتف و أشهد على ذلك ثلاثة رهط سلمان و أبا ذر و المقداد و سمى من يكون من أئمة الهدى الذين أمر الله بطاعتهم إلى يوم القيامة فسماني أولهم ثم ابني [هذا و أدنى بيده إلى]الحسن ثم الحسين ثم تسعة من ولد ابني هذا يعني الحسين كذلك كان اي أبا ذر و أنت اي مقداد فقاموا و قالوا نشهد بذلك على رسول الله ص فقال طلحة و الله لقد سمعت من رسول الله ص يقول أبي ذر ما أظلت الخضراء و ال أقلت الغبراء و أصدق من أبي ذر عند الله و أنا أشهد أنهما لم يشهدا إلا على حق و لأنت أصدق و أجوز على ذي لهجة آخرعندي منهما ثم أقبل ع على طلحة فقال اتق الله اي طلحة و أنت اي زبير و أنت اي سعد و أنت اي ابن عوف اتقوا الله و آثروا رضاه و اخافوا في الله لومة لائم (همان،ج2 ؛ ص656-۶۵۹)

طلحه که به پاسخ خود نرسیده است، زا امام می پرسد که آیا مصحف موجود، تمام ًقرآن است یا در آن اضافاتی است که در قرآن اصلی موجود نیست؟ حضرت می فرمایند: بل هو قرآن کله

قال طلحة ما أراك اي أبا الحسن أجبتني عما سألتك عنه من أمر القرآن ألا تظهره للناس قال ع اي طلحة عمدا كففت عن جوابك قال فأخبرني عما كتب عمر و عثمان أ قرآن كله أم فيه ما ليس بقرآن طلحة عمدا كففت عن جوابك قال فأخبرني عما كتب عمر و عثمان أ قرآن كله أم فيه ما ليس بقرآن قال ع بل هو قرآن كله إن أخذتم بما فيه نجوتم من النار و دخلتم الجنة فإن فيه حجتنا و بيان [و أمرنا و] حقنا و فرض طاعتنا فقال طلحة حسبي أما إذا كان قرآنا فحسبي ثم قال طلحة فأخبرني عما في يديك من القرآن و تأويله و علم الحلال و الحرام إلى من تدفعه و من صاحبه بعدك قال ع إلى الذي أمرني رسول الله ص أن أدفعه إليه قال من هو قال وصيي و أولى الناس بالناس بعدي ابني هذا الحسنثم يدفعه ابني الحسن عند موته إلى ابني هذا الحسين ثم يصير إلى واحد بعد واحد من ولد الحسين حتى يرد آخرهم على رسول الله ص حوضه و هم مع القرآن و القرآن معهم ال يفارقونه و ال يفارقهم أما إن معاوية و ابنه سيليان بعد عثمان ثم يليهما سبعة من ولد الحكم بن أبي العاص واحد بعد واحد تكملة اثني عشر إمام ضلالة و هم الذين آمن رسول الله ص على منبره يردون أمته على أدبارهم القهقرى عشرة منهم من بني أمية و رجلان أسس ذلك لهم و عليهما مثل أوزار هذه الأمة فقال اري رحمك الله اي أبا الحسن [و غفر لك] و جازاك الله أفضل الجزاء عنا بنصحك و حسن قولك(همان، ص ۶۵۹-۶۶۰)

بازبینی #1
ایجاد شده در 10 ژوئن 2025 15:33:34 توسط ... .
به روزرسانی شده در 10 ژوئن 2025 16:05:09 توسط ... .